

وظایف شیعیان در عصر غیبت

استاد اوجی شیرازی

فاطمیه ۱۴۴۵

جلسه دوم: روایاتی در اهمیت انتظار/ دین، انتظار فرج است/ انتظار فرج، شرط قبولی اعمال/ انتظار فرج، عملی واجب در زمان غیبت/ مقدمات سه گانه انتظار/ سفیانی، وعید خداست و بداء پذیر/ پیام فاطمیه: مضطرانه، به دنبال امام بودن

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرَّجیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

صلی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک المظلومین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعه و فی کلّ ساعه، ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه ارضک طوعاً و تُمَتِّعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

عصر هر جمعه‌ی دلگیر، تو را می‌خواند/ دم به دم کوچه‌ی تقدیر، تو را می‌خواند/ عالمی منتظر جلوه‌ی مولایی توست/ هر نفس، قبضه‌ی شمشیر تو را می‌خواند/ مادری پشت درِ خانه صدایت می‌زد/ مادری خسته، زمین‌گیر، تو را می‌خواند/ دارد از حنجره‌ای خشک صدا می‌آید/ دختری در غُل و زنجیر، تو را می‌خواند.

أَيْنَ الطَّالِبِ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أُنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ؟ أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ؟

يَا ابْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ! يَا ابْنَ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ! يَا ابْنَ الْحُجَجِ الْمَيَامِينِ... يَا بَنَ الْحَسَنِ! يَا بَنَ الْحَسَنِ!

فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظَرِينَ (یونس/ ۲۰)

خدا به آبروی امیرالمومنین فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نسألك اللهم بروح على بن ابيطالب عليه السلام الذي لم يُشرك بالله طرفة عينٍ أَنْ تُعَجِّلَ فرجَ مولانا صاحب الزمان.

هدیه محضر حضرت ابالحسن امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین صلواتی تقدیم کنید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

• روایاتی در اهمیت انتظار:

شخصی به نام ابی‌الجارود به محضر امام باقر علیه السلام آمد و عرضه داشت: آقای من، همان‌گونه که می‌دانید من "مَكْفُوفُ الْبَصَرِ" نابینا هستم و "قَلِيلُ الْمَشْيِ" نمی‌توانم خیلی راه بروم، و خودتان هم می‌دانید که در راه محبت شما از همه بریده‌ام. «هَلْ تَعْرِفُ مَوَدَّتِي لَكُمْ وَ انْقِطَاعِي إِلَيْكُمْ وَ مَوَالَاتِي إِيَّاكُمْ» می‌دانید که واقعا شما را دوست دارم.

(یا امیرالمومنین! محبت بر تو کار هر کس و ناکس نمی‌باشد/ نمودی بی‌هوا بر قلب ما این بار سنگین را)

می‌دانید که من شما را با همه وجودم دوست دارم و از همه به هوای شما بریده‌ام. «وَلَا أَسْتَطِيعُ زِيَارَتَكُمْ كُلَّ حِينٍ» نمی‌توانم هر موقع که دلم خواست، به محضر شما بیایم. الان که توفیق، یار من شده است که به محضر شما مشرف شوم، «أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةً تُجِيبُنِي فِيهَا» می‌خواهم سوالی از شما بپرسم که به من پاسخ بدهید. حضرت فرمودند هرچه می‌خواهد دل تنگت بپرس. سوالت چیست؟

یک جمله پرسید که امام باقر علیه السلام او را تحسین کردند و فرمودند کوتاه پرسیدی، اما عجب سوالی پرسیدی. در یک جمله همه چیز را گفت.

گفت: «أَخْبَرَنِي بِدِينِكَ الَّذِي تَدِينُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ أَنْتَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ لِأَدِينُ اللَّهَ بِهِ.» آقا جان، دین‌تان را به من بگویید چیست؟ بگویید دینی که شما از آن راضی هستید چه دینی است؟

حضرت فرمودند آفرین! عجب سوالی پرسیدی. اگر از دین من می‌خواهی بپرسی، بدان: «شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (توحید) وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (نبوت) وَ الْوَلَايَةُ لَوْلِيِّنَا وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِنَا وَ

الْإِجْتِهَادَ وَالْوَرَعَ...» حضرت یک به یک فرمودند؛ تا به اینجا رسیدند: «وَأَنْتَظَرُ قَائِمًا!» فرمودند دین ما اهل بیت، انتظار است.

همان گونه که اگر کسی شهادت به وحدانیت خدا ندهد، و شهادت به نبوت خاتم الانبیا ندهد، دین او ناقص است؛ به همین صورت هم انتظار فرج، دین ماست. نه اینکه بگوییم خوب است منتظر هم باشیم. یا برای اینکه سطح تدین ما بالا برود، در فضای انتظار هم بیافتیم. نه عزیزم!

• الفبای تشیع، الفبای ولایت، انتظار فرج است.

لذا امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمودند: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِهِ؟» می خواهی به تو چیزی را بگویم که خداوند متعال از بندگان هیچ عملی را قبول نمی کند، مگر به وسیله آن؟ (یعنی هر کاری که می کنیم پذیرفتنش نزد خداوند، بند به این مطلبی است که امام صادق علیه السلام فرمودند). گفتیم بفرمایید آقا. حضرت شبیه همان جمله را فرمودند: «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالْإِقْرَارُ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَالْوَلَايَةُ لَنَا وَالْبَرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِنَا، وَالتَّسْلِيمُ لَهُمْ، وَالْوَرَعُ وَالْإِجْتِهَادُ وَأَنْتَظَرُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَام.»

اقرار به توحید، نبوت پیغمبر، اقرار به ولایت شاه اولیا حضرت ابالحسن امیرالمومنین سلام الله علیه... گفتند و گفتند تا به اینجا رسیدند: «وَأَنْتَظَرُ الْقَائِمَ!» دین، انتظار فرج است.

امام جواد علیه السلام به حضرت عبدالعظیم فرمودند: «يَجِبُ أَنْ يُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ» همان گونه که زمان ظهور امام عصر علیه السلام، واجب است که از امام اطاعت کنیم، یعنی حضرت بفرمایند این کار را بکن، واجب است بر ما که بگوییم چشم، واجب است که اطاعت کنیم، کسی منکر این مطلب نیست. فرمودند به همین اندازه «يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ.» به همین اندازه هم واجب است که در زمان غیبت، منتظرش باشید و انتظار او را بکشید.

روایات در اهمیت انتظار فراوان است. کار به جایی می رسد که پیغمبر فرمودند: «أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أُمْتَى أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ.»

امشب باید بفهمیم انتظار یعنی چی. مگر انتظار عمل است؟ که پیغمبر می‌فرمایند بالاترین اعمال امت من، انتظار فرج است.

تا به جایی می‌رسد که امام صادق، قرآن ناطق، بحر حقائق سلام الله علیه فرمودند: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.» هر کدام از شما در زمان غیبت بمیرد، اما به مقام انتظار رسیده باشد و منتظر بمیرد، به مانند کسی است که در خیمه‌ی فرماندهی کنار امام زمان بوده است. یعنی اگر امروز من منتظر امام زمان بودم، حتی اگر خدای نکرده ظهورش را درک نکردم، (که یا صاحب الزمان! بیا تا جوانم بده رخ نشانم. امید غریبان تنها کجایی؟ چراغ سر قبر زهرا کجایی؟ الهی باشیم و ظهورش را ببینیم.) فرمودند وقتی منتظر بودی و منتظر مُردی، به مانند کسی هستی که در خیمه فرماندهی کنار امام زمان قرار گرفتی.

همه روایاتی که عرض کردم، در اهمیت انتظار بود. اما انتظار یعنی چی؟ یعنی اینکه مسافری داری، عزیزی سفر رفته است، مکه رفته است، کربلا رفته است، به فرودگاه می‌روی، منتظر او می‌شوی. به این می‌گویند انتظار. معنای خاصی ندارد. حرف شاقی نیست. شما آمدی اینجا، منتظر شدی مجلس شروع شود. همان حال درونی ما که همه آن را حس کردیم و آن را چشیدیم: انتظار.

حالا نسبت به امام عصر علیه السلام، آیا این حالت، در وجود من شکل گرفته است یا نگرفته است؟ ادا، اطوار نه. در و دکان نه. واقعا در دل خودم این حس را نسبت به امام عصر علیه السلام دارم؟ همان‌طور که رفتم فرودگاه، منتظر هستم نوبتم شود، پرواز کنم. همان‌طور که منتظر هستم، عزیزم از سفر برسد، با او به خانه برگردم. این حس انتظار نسبت به امام عصر علیه السلام، آیا در وجود من هست یا نیست؟

اگر نیست، باید یک فکری کنیم. چه باید کنیم؟ مگر دستوری است؟ که من بگویم شما از این به بعد، ایشان را دوست داشته باش و منتظرش باش؟ مگر دوست داشتن، دستوری است؟ باید یک مقدماتی در وجود من شکل بگیرد که من بتوانم دیگری را دوست داشته باشم. انتظار هم به همین صورت است. وقتی می‌گویند منتظر باش، باید یک سری مقدمات به وجود بیاید. اگر این مقدمات در وجود من شکل گرفت، بخواهم یا نخواهم، منتظر امام زمان خواهم شد. پس روی این مقدمات باید کار کرد. لذا انتظار، دستوری نیست، که بگویند منتظر شو، بگویم چشم.

• مقدمات انتظار:

انتظار، سه مقدمه دارد. اگر این سه مقدمه، در وجود من شکل گرفت، بی تاب حجت بن الحسن می شوم.

یک هوایی از امام زمان در دلت می افتد که صبح، چشمت را باز می کنی، می گویی «إِلَى مَتَى أَحَارُ فَيْكَ يَا مَوْلَايَ»، شب می خواهی بخوابی، می گویی گذشت عمر گران اما به هجران / خداوندا ندیدم روی جانان. جوونی طی شد و پیری سر اومد / ولی محبوب ما از ره نیومد. نمی دانم عزیز جان، کجایی / امان از داغ و از درد جدایی. چرا دوری ز تو تقدیر ما شد / چرا این غم گریبان گیر ما شد؟

• مقدمه اول: باید یقین بدانم که او خواهد آمد.

چرا شما اینجا آمدید؟ چرا امشب آمدید منتظر شدید که مجلس شروع شود؟ چون یقین داشتید که امشب، اینجا مجلس هست. چه موقع می روی فرودگاه منتظر عزیزت می شوی؟ وقتی یقین داری که امشب می خواهد برسد.

باید روی این مساله کار کرد. بروید پای منبرهایی بنشینید که بوی امام زمان دارد. کتاب هایی بخوانید که بوی حجت بن الحسن می دهد. امروز اگر گفتند امام زمان شما کجای قرآن است، من و شما باید بتوانیم پاسخ بدهیم. بیش از ۱۴۰ آیه در قرآن اشاره به وجود موفور السرور امام عصر سلام الله علیه دارد.

فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتْنَةَ» کسی که امر ولایت ما را از قرآن یاد نگرفته باشد، یعنی از توی دل قرآن نتواند امام زمانش را ثابت کند، دینش را از او می گیرند. ولایت را می گیرند. اعتقادات صحیحه را از او می گیرند.

بسم الله! این گوی و این میدان! رفقا، ما در بحث قیامت، با سایر ادیان، مخالف هستیم. اعتراضاتی داریم. اختلافاتی داریم. در بحث خدا با خیلی از ادیان اختلاف داریم. خدای سنی ها که اصلا یک خدای مسخره است. مسیحی ها که قائل به تثلیث هستند. زرتشتی ها خدای خیر و خدای شر دارند. یعنی شیعه در تمام اعتقادات، با دیگر مکاتب و ادیان، در تضاد و تعارض و اختلاف است. تنها مساله ای که بین تمام ادیان ابراهیمی و آسمانی، مشترک است، اعتقاد به یک منجی است که او خواهد آمد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. یعنی منحصر به من و شما نیست. حالا زرتشتی ها

اسمش را می‌گویند سوشیانت. یهودی‌ها می‌گویند ماشیح. مسیحی‌ها می‌گویند پسر انسان. عیبی ندارد. در هر صورت، نه تنها ما از او دم می‌زنیم، بلکه در تمام ادیان، بحث انتظار منجی وجود دارد. باید تحقیق و تفحص کنیم.

احتمالا شاید کمتر دوستان، در این مساله لنگ بزنند. اما اگر کسی می‌بیند که در دلش هنوز یقین به وجود امام زمان شکل نگرفته است، باید قدمی برداشت. باید کاری کرد. مکیال المکارم را بخوانید. بروید پای منبرهایی که بوی امام زمان می‌دهد، بنشینید.

پس اولین مقدمه برای اینکه حالت انتظار در وجود من شکل بگیرد، چیست؟ اینکه یقین کنم او خواهد آمد.

عرض چه بود؟ عرض کردم واجب است که ما در زمان غیبت، منتظر امام زمان باشیم. چرا منتظر نیستیم؟ چون انتظار، مقدماتی دارد. اگر این مقدمات سه‌گانه در وجود ما آمد، بخواهیم یا نخواهیم، بی‌تاب او می‌شویم. یک: یقین. یقین بدانیم که او خواهد آمد.

• مقدمه دوم: نزدیک بدانم آمدنش را.

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا.» (معارج/۷ و ۶) فرمودند: «وَتَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلَكَ وَ نَهَارَكَ.» هر شب و روز، هر ساعت، هر لحظه، هر ثانیه، حتی همین الان که ما اینجا نشستیم، ممکن است؟ بله، ممکن است که صدایش بلند شود: «أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَلْيَنْظُرْ إِلَى.» کسی که می‌خواهد جلال علی را، وقار علی را، علم علی را، سخاوت علی را، فصاحت علی را، شجاعت علی را ببیند، بیاید مرا بنگرد. چرا که من آینه تمام قد امیرالمومنین هستم.

همین الان ممکن است! که فرمودند: «وَتَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلَكَ وَ نَهَارَكَ.» یعنی الان! همین الان! دعای خسته دلان مستجاب خواهد شد. ممکن است یک شکسته دلی در روضه حضرت زهرا بسوزد و بخواهد فرج را و دعای او بگیرد. تا نبارد ابر، کی روید چمن؟/ تا نگرید طفل، کی نوشد لبن؟

نسخه بنی اسرائیل چه بود؟ این نبود که آنها چهل روز دعا کردند. به ما گفته‌اند قرار شد بنی اسرائیل ۴۰۰ سال عذاب شوند، ۲۳۰ سال گذشت، اینها نشستند چهل روز دعا کردند، حضرت موسی ۱۷۰ سال زودتر رفت آنها را نجات داد.

اما آیا نسخه بنی اسرائیل، فقط چهل روز دعا بود؟ خیر. اینها چهل روز مضطر شده بودند. چهل روز ضجه زدند. چهل روز سوختند.

حالا امشب یک نفر سوخت.. آتش گرفت.. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَرَأَاهُ قَرِيبًا..

فرمودند: «يُصْلِحُ اللَّهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ.» اگر خدا بخواهد، در یک شب، امر ظهورش را اصلاح می‌کند. پس نشانه‌های ظهور چطور؟ سفیانی، صیحه آسمانی، این همه نشانه‌هایی که در روایات است؟

(ان شاء الله اگر توفیقی باشد و یاری امام عصر علیه السلام، در باب نشانه‌های ظهور صحبت خواهیم کرد. چون بحث ما وظایف زمان غیبت است و یکی از وظایف ما، شناختن نشانه‌های ظهور است.)

نشانه‌ها چطور؟ یعنی من باید منتظر سفیانی باشم، نه منتظر امام زمان علیه السلام؟

برای اینکه این مطلب را خوب بفهمیم، یک نکته عرض کنم.

رفقا، تقدیرات الهی یعنی چی؟ ما فکر می‌کنیم تقدیر الهی یعنی خدا روز اول برای من نوشته است تو باید آخوند شوی، برای آن آقا نوشته است باید بقال شوی. به این، تقدیر الهی نمی‌گویند! تقدیرات الهی یعنی قانون‌هایی که خداوند متعال در عالم گذاشته است که اگر این کار را انجام بدهی، این نتیجه را می‌گیری. کار الف، نتیجه‌ی الف. کار ب، نتیجه‌ی ب. بعد خودش در قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.» (اعراف/۹۶) اگر ایمان بیاوری، تقوا داشته باشی، می‌بینی برکت از آسمان و زمین بر سرت فرو می‌ریزد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.» (رعد/۱۱) اگر کسی صله رحم کرد، مسلمان و شیعه هم نبود، صله رحم کرد، عمرش طولانی می‌شود. اگر کسی عاق پدر و مادرش شد، قطعا به قسم حضرت عباس، بدبخت می‌شود. اینها می‌شود تقدیرات الهی. یعنی یک‌سری قانون و قاعده که خداوند متعال در عالم گذاشته است.

حالا یک معلمی سر کلاس می‌آید، می‌گوید آی دانش آموزان، این سبکی که شما دارید درس می‌خوانید، همه‌تان آخر سال رفوزه هستید. این به این معناست که این سبکی درس بخوانید تا رفوزه شوید؟ یا اینکه یعنی تغییر رویه بدهید که رفوزه نشوید؟ به چه معناست؟

وقتی ائمه علیهم السلام می‌فرمایند به این سبک و فرمانی که شیعه دارد پیش می‌رود، یک روز یک سفیانی خواهد آمد و دمار از روزگار آنها خواهد آورد و کاری می‌کند که در جویِ کوچه‌های آنها خون جاری شود، یعنی این کارها را کنید که سفیانی بیاید پدرتان را دریاورد؟ خیر! یعنی تغییر رویه بدهید. این، تقدیر الهی است.

حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از یک جایی رد می‌شدند، صدای عروسی بلند بود. حضرت عیسی به حواریون گفتند فردا صبح که از اینجا رد شویم، صدای گریه و عزاداری بلند است. چون عروس خانم می‌میرد. حواریون خیلی ذوق کردند که پیغمبرشان یک خبر غیبی به آنها داده است. شب، همه منتظر که صبح بیاییم اینجا، صدق نبوت حضرت عیسی بیشتر برای ما ثابت شود.

صبح آمدند. حضرت عیسی هم آمد. هرچه منتظر شدند، دیدند صدای گریه نیامد. کسی نمرده است. حضرت عیسی گفتند در بزنید. در زدند. داماد با چشمان خواب‌آلود دم در آمد، دید حضرت عیسی و حواریون، صبح عروسی، در خانه آمدند. گفت در خدمتم. پرسیدند حال عروس خانم چطور است؟ گفت حالش خوب است. خواب است. گفتند می‌شود ما داخل بیاییم؟ آمدند داخل. حضرت عیسی گفت رخت‌خواب عروس خانم را بلند کنید. بلند کردند، دیدند یک مار قطوری زیر رخت‌خواب بود. حضرت عیسی گفت قرار بود این مار عروس را نیش بزند. شما دیشب چی کار کردید که این تقدیر عوض شد؟ گفت کمی غذا از عروسی مانده بود، به فقرا دادیم. گفت همین کاری که کردید، خداوند متعال سرنوشت این عروس را عوض کرد.

یعنی چی؟ یعنی اگر انسان تقوا داشته باشد، اگر ما بسوزیم، اگر فرج را بخواهیم، می‌شود.

خداوند متعال، امام نگذاشته است برای ما که او را پشت پرده غیبت پنهان کند. گذاشته است که او دستگیر ما باشد. ما به محضر او برسیم و او ما را رشد و نمو و ترقی دهد.

حالا سفیانی را چی کار کنیم؟

آمد به محضر امام جواد علیه السلام، پرسید آقا جان، «هَلِ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْمُخْتَوَمِ؟» آیا سفیانی علامت حتمی است؟ حضرت فرمودند: حتمی است. حتما اتفاق می‌افتد. پرسید آقا، یعنی بداء‌پذیر نیست؟ فرمودند بله، ممکن است بداء شود.

یعنی در حال اینکه آمدنِ سفیانی حتمی است، اما ممکن است بداء حاصل شود. ممکن است رویه شیعه تغییر کند. ممکن است در این فاطمیه، ما یک حرکتی به خودمان بدهیم، یک آتشی در جگر ما بیافتد، وقتی که می‌شنویم حضرت زهرا سلام الله علیها... تا که آتش، ورق کوثر قرآن را سوخت.. آی رفقا! آی عالم!.. فاطمه خواند تو را با دل بی‌تاب بیا! من چه به شما بگویم؟ سر بسته بگویم.. هشت جای پیکر حضرت زهرا سلام الله علیها شکسته بود.. گریه کنید، مادر ما پا به ماه بود.. گریه کنید، مادر ما بی‌گناه بود.. نمی‌دانم بنی‌الزهر را اجازه می‌دهند.. گوشه‌ی در باز شد.. «أَخَذَتْ فَاطِمَةُ بَعْضَ دَنِيِّ الْبَابِ» عمر شلاق را فرستاده است.. بازو، سر مبارک، شکسته است.. اینها را چطور شکسته است؟ دیگر من نمی‌گویم. رد می‌شوم. سینه مبارک را که پیغمبر فرمودند «علی جان، دم آخر که در حمله‌ای که عمر می‌کند، یکی از استخوان‌های سینه می‌شکند.» بازو، سر، سینه، از آن طرف محسن.. دیگر بگذرم که چه بر سر این بانو آمده است.. دوید فضا که از خاک و خون برش دارد/ چه دید فضا چرا روی خاک‌ها افتاد؟/ چه دید فضا چرا دست بر سرش دارد؟/ دوید فضا ولی دیر شد، عزیزش سوخت/ دوید فضا که از خاک و خون برش دارد. فضا رسید، دید حضرت زهرا «الْصَّقْتُ أَحْشَاءَهَا بِالْبَابِ.» بعد با این حال، حضرت زهرا، بیهوش روی زمین.. فاطمیه این است! می‌گوید تا چشم سیده نساء، تا چشم حضرت زهرا باز شد، پرسید فضا، علی کجاست؟

— بی‌بی جان، الان حال شما بد است. (یک حرف‌هایی را ما نمی‌فهمیم. یک حرف‌هایی را هم نباید باز کرد. یک‌سری چیزها را بانوان می‌فهمند.) کسی که تازه محسنش به شهادت رسیده است، کسی که در این وضعیت است، نمی‌تواند جُم بخورد. اما در عین حال، می‌پرسد فضا، بگو علی کجاست.

— بی‌بی جان، امیرالمومنین را بردند. با آن حال، حضرت زهرا بلند شوند، با آن حال دنبال امام زمان‌شان راه بیافتند، با آن حال، دنبال امیرالمومنین راه بیافتند که.. دنبال حیدر می‌دوید/ از پهلویش خون می‌چکید.. به خدا زینبش هم دید..

تمام حرف فاطمیه این است! که با تمام شکستگی‌ها آب می‌شد و دنبال امیرالمومنین می‌دوید! آمد خطبه فدکیه خواند، از علی گفت! کنار احد رفت، از امیرالمومنین گفت!

حضرت زهرا سلام الله علیها آمدند توی خانه، دیدند مولا نشستند، زانوی غم بغل گرفتند، «إِشْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ.» گفتند علی جان، نبینم غریب نشستی اینجا، کسی دورت نیست. آن روز یادست است یا علی که توی جنگ احد، عین

پروانه دور پدرم می‌چرخیدی؟ من داشتم نگاه می‌کردم. همان روز من گفتم علی، یک روز برایت جبران می‌کنم. بلند شو علی جان. امشب می‌خواهم برایت غوغا کنم.

— فاطمه، می‌خواهی چی کار کنی؟

— امشب خودم می‌روم درِ خانه تک تک‌شان را می‌زنم. خودم برایت یار جمع می‌کنم.

ای تُف بر این دنیایی که حضرت زهرا ی باردار، روی مرکب بنشینند، امام حسن و امام حسین بیایند درِ خانه‌ها، بگویند دیر آمدید! ما با ابوبکر بیعت کردیم.

رفقا! حرف فاطمیه این است که مضطر شویم. که ما دنبال امام زمان باشیم.

درست است آمدن سفیانی محتوم است، اما بداء‌پذیر است. یعنی یک تکانی به خودمان بدهیم. امشب میان روضه مرا راحت‌نما / پروانه را حواله‌ی فردا نمی‌دهند. بیاییم مضطر شویم. بیاییم یادمان نرود. بیاییم به کوری عادت نکنیم.

عزیز من، شما فکر کن الان می‌خواهی خانه بروی. تصور کن برای خودت، توی خانه رفتی، دیدی چهار تا لات کوچه‌تان، روی سر همسرت ریختند. شما را به حضرت زهرا قسم، برای خودت تصور کن. ناموست، روز روشن هم نبوده است، اصلاً شب بوده است، چهل نفر هم نبودند، چهار نفر بودند، اصلاً یک نفر بوده است، بعد ناموس شما باردار هم نبوده است، داغدار هم نبوده است.. رفتی، با این صحنه روبرو شدی.. رسیدی، دیدی عزیزت را کشتند.. تمام شد. چی کار می‌کنی؟ می‌گویی انتقامش را می‌گیرم. می‌گویی دودمان‌شان را آتش می‌زنم. شما را به حضرت زهرا، آی جوان باغیرت! این را می‌گویی یا نمی‌گویی؟

بگویند آقا، طرف، گردن کلفت است. می‌گویی باشد. می‌گویند باید فلان وکیل را بگیري، انقدر پول می‌گیرد. می‌گویی زندگی‌ام را می‌فروشم، نمی‌گذارم خون عزیزم پایمال شود.

آی رفقا! روز روشن! چهل نفر نامرد! ریختند مادر را باردار و عزادار زدند! گفتند فقط یک نفر می‌تواند انتقامش را بگیرد. چرا توی فکر انتقام نیستی؟ مادر عزیزتر است برایت، یا حضرت زهرا؟ همسرت، یا حضرت زهرا؟ خاک بر سر من اگر بخواهم مقایسه کنم. ناموس‌مان فدای فضه‌ی فاطمه زهرا سلام الله علیها بشود.

گفت فاطمه جان، من که در اول هر غزوه به میدان بودم / ولی اندازه‌ی تو زخم ندارد بدنم.

یک نفر می تواند انتقام بگیرد؛ همین امشب را جدی بگیرید، رفقا. یک آتشی گرفتی، گفتند به تو فقط امام زمان می تواند این خون ریخته شده را احیا کند. آتش گرفتی، مضطرانه گفتی عَجَلْ لَوْلَیکَ الفرج. ممکن است این دعا اثر گذاشته باشد. لذا جواد الائمه علیه السلام فرمودند سفیانی هم بداءپذیر است. یعنی چپ و راست برو، بگو یا بن الحسن، یا بن الحسن، ما که نداریم به غیر از تو کس / ای شه خوبان تو به فریاد رس. نه برای ما، برای مادرت بیا. اثر دارد..

کلید قفل جهان است، آن که رفته از اینجا / برای آمدن او دعا کنیم بیاید / دعا اگر نکنم من، دعا اگر نکنی تو / غمش کشد به درازا، دعا کنیم بیاید.

گفت آقا، اگر که سفیانی هم بداءپذیر شد، پس خود امام زمان هم ممکن است بداءپذیر باشد؟ فرمودند خیر. سفیانی وعید است؛ مهدی ما وعدهی خداست.

وعید یعنی مثلاً من بگویم اگر شما بیایی اینجا، من شما را کتک می زنم. فردا که آمدی، کتک نزدم. این قبیح نیست. نمی گویی چرا مرا کتک نزدی.

ولی وعده این است که می گویم اگر آمدی، فلان جایزه را به شما می دهم. اگر آمدی و ندادم، می توانی طلب کنی.

سفیانی، وعید خداست. لذا بداءپذیر است. اما امام زمان، وعدهی خداست.

لذا فرمودند: «يُصْلِحُ اللَّهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ.» «فَتَوَقَّعْ أَمْرَ صَاحِبِكَ لَيْلَكَ وَ نَهَارَكَ.»

هر ثانیه، منتظر باش! الان ممکن است بگویند انا بقية الله. الان ممکن است بگویند «أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ، إِنَّ جَدِّي الْحُسَيْنَ قَتَلُوهُ عَطْشَانًا.» همین الان! یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشیم / شاید که نگاهی کند آگاه نباشیم.

شما صبح آمدی اینجا برای مجلس بنشینی؟ نیامدی. چون می گفتی از صبح تا شب خیلی مانده است. چه زمانی اینجا آمدی؟ یک ربع، ده دقیقه مانده به مجلس. وقتی که شروع مجلس را نزدیک دانستی. یعنی تا آمدنش را نزدیک ندانی، نمی توانی منتظرش باشی.

فقط دارم سرنخ‌ها را می‌گویم. من برای شما دعا می‌کنم، شما هم به امیرالمومنین برای من دعا کنید، که یک تکانی به خودمان بدهیم. امام زمان، خیلی تنه‌است. خودم را می‌گویم. خیلی به دردخور هستم. اگر به دردش می‌خوردم که موسی بن جعفر نمی‌گفتند "هو الوحيد"، نمی‌گفتند تنه‌است. یعنی همه‌مان دکان باز کردیم. هیچ‌کس به فکرش نیست. یا بن الحسن! به نماز صبح و شب، سلام/ و به نور در نسبت، سلام/ و به خال کنج لب، سلام/ که نشسته با چه ملاحظتی/ به جمال، وارث کوثری/ به خدا حسین مکرری/ به روایتی، خود حیدری/ چه اصالتی! چه شرافتی!/ بَلَّغَ العُلَى، به کمال تو/ كَشَفَ الدُّجَى، به جمال تو/ به تو و قشنگی خال تو/ صلوات هر دم و ساعتی/ زد اگر کسی در خانه‌ات/ دل ماست کرده بهانه‌ات/ که به جست‌وجوی نشانه‌ات/ ز صبا گرفته بشارتی/ نه، مرا نبین، رصدم مکن/ و نظر به نیک و بدم نکن/ ز درت بیا و ردم نکن/ تو که از تبار کرامتی.

عرض شد سه مقدمه باید در وجود ما باشد، تا منتظر شویم. نباشد، نمی‌شویم. منتظر نباشیم هم دین‌مان ول معطل است، به فرموده امام باقر و امام صادق علیهما السلام.

یک: یقین.

دو: نزدیک دانستن فرج.

• مقدمه سوم: شرایط بعد از ظهور را دوست داشته باشم.

به ما گفتند اگر امام زمان بیایند، مثلاً می‌گویند زنت بر تو نامحرم است. خانه‌ات را باید خراب کنم. چي دارید می‌گویید؟! او «الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ» است! او عین مادر، مهربان است! او آقاست! او قرار است بیاید، سر تک تک ما دست بکشد، بگوید به شما گفتند روضه نروید، مریض می‌شوید، گفتید فدای ابی عبدالله. گفتند کربلا نروید، از توی بیابان‌ها رفتید کربلا، به حسین رسیدید. او قرار است بیاید به شما خسته نباشید بگوید. قرار است بیاید سر تک تک شما دست بکشد. یعنی شمشیر ندارد؟ چرا، دارد. اما راست کند قامت دین را. نه برای شما.

انشاءالله عرض خواهم کرد وقتی امام زمان بیایند چه می‌کنند.

یا صاحب الزمان، آقا، دست من بالاست. من تسلیم هستم. امتحان نداده، من رفوزه هستم. من خود به کار خویشتن، تنها که قادر نیستم / آن رحمت فیاض خود، با قلب من دم‌ساز کن. من برای تک تک شما دعا می‌کنم، الهی به گل روی حجت بن الحسن، دست‌تان تا دم مرگ، تا بعد از مرگ، توی قبر و برزخ و قیامت و بهشت، از دست حجت بن الحسن جدا نشود. شما هم برای من بیچاره این دعا را کنید. ما نیازمند به امام زمان هستیم.

یک روضه کوتاه بخوانم. چی بگویم؟ همین را بگویم رفقا، که امیرالمومنین خیلی حضرت زهرا را دوست داشتند. هرچه نعمت، بزرگ‌تر باشد، از دست دادنش، سخت‌تر است. امیرالمومنین فرمودند: «وَلِيَ الْفَخْرُ بِفَاطِمَةَ وَآبِهَا.» عالم به علی افتخار می‌کند، علی به فاطمه‌اش افتخار می‌کرد. «ثُمَّ فَخَرَى بِرَسُولِ اللَّهِ إِذْ زَوَّجَهَا.»

عمار می‌گوید بعد از شهادت حضرت زهرا... وای، خیلی سخت است این روضه.. می‌شود برای ما بنویسید یک شب توی روضه‌تان جان بدهیم؟ این را برای ما بنویسید. می‌شود برای ما بنویسید دق کنیم از مصیبت‌تان یا فاطمة الزهرا؟ عمار می‌گوید مدینه را نکبت گرفته بود. پیغمبر اکرم به شهادت رسیدند، حضرت زهرا توی بستر، با جسارت آن دو ملعون به شهادت رسیدند. امیرالمومنین از خانه بیرون نمی‌آیند. امام حسن و امام حسین از خانه بیرون نمی‌آیند. مدینه‌ای که ما چشم باز می‌کردیم، پیغمبر را می‌دیدیم، همه جای آن را نکبت گرفته است. همه پشت سر عمر راه افتادند. می‌گوید گفتم اینجا ماندن فایده ندارد. بروم یک سر به امیرالمومنین سلام الله علیه بزنم. می‌گوید هی می‌رفتم در خانه امیرالمومنین عرض تسلیت بگویم، می‌گفتم چی بگویم.. برمی‌گشتم.. تا اینکه سه روز بعد از شهادت حضرت زهرا رفتم خانه امیرالمومنین.. وای! خانه که نبود. بیت الاحزان بود. بچه‌ها هرکدام پراکنده، یک گوشه نشسته بودند. امام حسن یک گوشه زانوی غم بغل گرفته بود. رفقا، عمداً مقابل پسر ارشدش زدند. اینان تو را زدند / غرور حسن شکست. ابی عبدالله یک گوشه.. زینب کبری پنج سال‌شان است، یتیم شدند. حضرت ام‌کلثوم، چهار سال‌شان است. حال امیرالمومنین از همه وخیم‌تر بود.

دیدم مولا زانوهایشان را توی بغل گرفتند، سر روی زانو، جمع شدند به خودشان. هی نزدیک رفتم، چی بگویم؟ سیدی و مولای! سرشان را بلند کردند. نگاه کردم، دیدم چشم‌ها کاسه خون است. آرام گفتند عمار، بیا یک چیز به تو بگویم.

این حرفی که توی دل مولا بوده است، به حسن‌شان نگفتند، به حسین‌شان نگفتند، به چه کسی بگویند؟ عمار، بیا به تو بگویم.

آرام کنار گوش عمار یک جمله گفتند. روضه من همین است. عمار، «أَعْظَمَ مَا لَقِيتُ مِنْ مُصِيبَتِهَا..» مولا گفتند در بین مصیبت‌هایی که بر سرم آمد به‌خاطر فاطمه، سخت‌ترین آنها کدام بود؟ «لَمَّا وَضَعْتُهَا عَلَى الْمُغْتَسَلِ..» وقتی که گلم را گذاشتم غسل بدهم... بریز آب روان اَسْمَاء / ولی آهسته آهسته / به روی پیکر زهرا / ولی آهسته آهسته / بریز آب روان تا من / بشویم مخفی از دشمن / تنش از زیر پیراهن / ولی آهسته آهسته / همه خواب و علی بیدار / سرش بنهاد بر دیوار.. اسماء بریز آب که قلبم مذاپ شد.. یک مرد از خجالت و از غصه آب شد..

عمار می‌دانی کدام از همه برایم سخت‌تر بود؟ «لَمَّا وَضَعْتُهَا عَلَى الْمُغْتَسَلِ..» وقتی همه امیدم را گذاشتم غسل بدهم، «وَجَدْتُ ضِلْعًا مِنْ أَضْلَاعِهَا مَكْسُورًا» دیدم دنده‌های فاطمه... «وَجَنَّبُهَا مُسَوِّدٌ مِنَ السَّيَاطِ..»

یک گریز بزنم که دست پر از اینجا بروی. اینجا یک غسل دهنده، دست از غسل کشید. یک غسل دهنده‌ی دیگر هم سراغ دارم.. تا زن غساله آمد توی خرابه شام، گفت من این دختر سه ساله را غسل نمی‌دهم. زن غساله چه دید که با خود می‌گفت / مادرت کاش به جای تو، پسر می‌آورد...

ای حسین!

اللهم عجل لوليک الفرج